

۱۰- مبارزه برای قدرت*

در برابر ما جزوه ای قرار دارد در باره ی برنامه و تاکتیک هایمان تحت عنوان "تکالیفی که پرولتاریای روسیه با آن روبرو است- نامه ای به رفقا در روسیه". این سند را پ- اکسیلرود P.Axelrod، استرف Astrov، ا- مارتینف Martynov، ل- مارتف Martov و س- سنکوفسکی S.Semkovsky امضا کرده اند.

مسأله ی انقلاب در این "نامه" به طرز بسیار کلی مطرح شده است، و هر چه نویسندگان از شرح موقعیتی که بروز جنگ ایجاد کرده است، به چشم اندازهای سیاسی و نتایج تاکتیکی نزدیک تر می شوند، به همان نسبت نیز از روشنی و دقت مطلب کاسته می شود تا آنجا که مفاهیم، پراکنده و تعاریف اجتماعی خود مبهم می گردند.

از خارج چنین به نظر می رسد که دو حالت بر روسیه غالب است: در وهله ی اول توجه به دفاع ملی که نظریات رمانف ها تا پلخانف را شامل می شود و دوم نارضانی عمومی که اپوزیسیون بورکراتیک فروند Fronde تا بروز آشوب های خیابانی را در بر می گیرد. این دو حالت غالب هم چنین در باره ی آزادی توده ای در آینده توهم می آفرینند، آزادی توده ایی که گویا از مبارزه در راه دفاع ملی برخواهد خاست. لیکن این دو حالت تا حد زیادی مسنول طرح مسأله "انقلاب توده ای" بوجهی غیرصریح هستند. حتی موقعیکه صوراً در مقابل "دفاع ملی" مطرح شده باشد.

* از ناشه اسلوو، پاریس، ۱۷ اکتبر ۱۹۱۵-ل-ت

جنگ ورشکست هایش با خود هیچ مسأله انقلابی و یا نیروهای انقلابی برای حل این مسائل بوجود نیاورده است. برای ما تاریخ با تسلیم ورشو به شاهزاده ی باواری آغاز نمی شود. تضادهای انقلابی و نیروهای اجتماعی هر دو همانند که نخست در سال ۱۹۰۵ با آن مواجه شدیم. البته با گذشت ده سال این تضادهای انقلابی و نیروهای اجتماعی بطور قابل ملاحظه ای تغییر یافته اند. بروز جنگ صرفاً ورشکستگی عینی رژیم را بشکلی مکانیک وار و گویا نمایان ساخته است. در عین حال جنگ آگاهی اجتماعی را نیز مغشوش کرده و بنظر می آید که آرزوی مقاومت در برابر هیندنبورگ^(۹) و هم چنین احساس نفرت نسبت به رژیم سوم ژوئن^(۱۰) به "همگان" سرایت نموده است. لیکن همان گونه که سازماندهی "جنگ مردم" از همان نخست خود را با پلیس تزاری روبرو می یابد، و در نتیجه حقیقی بودن روسیه سوم ژوئن و افسانه بودن "جنگ مردم" آشکار می شود، به همان گونه پویش در جهت "انقلاب مردم" نیز در آستانه ظهور، خود را با پلیس سوسیالیست پلخائف مواجه می بیند، شخصی که اگر در پشت سر خود کرنسکی، میلیوکف، کوچکف و بطور کلی همه ی دمکرات های ملی و لیبرال های ملی غیرانقلابی و ضدانقلابی را نداشت، ممکن بود بتوان وی و کل گروهش را افسانه تلقی کرد.

البته این "نامه" نمی تواند تقسیم بندی طبقاتی ملت را نادیده انگاشته و یا فراموش کند که ملت می باید از راه انقلاب خود را از نتایج جنگ و از رژیم کنونی رهائی بخشد.

"ناسیونالیست ها و اکتبريست ها، ترقی خواهان، کادت ها، صاحبان صنایع و حتی بخشی(!) از روشنفکران رادیکال یک صدا اعلام می دارند که بورکراسی عاجز از دفاع از کشور است و طالب بسیج نیروهای اجتماعی به منظور دفاع از کشور هستند..." این نامه در مورد ماهیت ضدانقلابی این موضع که "برای دفاع از دولت اتحاد با حاکمان فعلی روسیه، با بورکرات ها، اشراف و ژنرال ها" را تقبل می کند، به نتیجه ای درست رسیده است. هم چنین نامه به درستی موضع ضدانقلابی

"وطن پرستان بورژوای از هر قماش" را خاطر نشان می سازد. در اینجا ما سوسیال-پاتریوت ها را، که در نامه هیچ اشاره ای به آنان نشده، نیز می افزانیم. از این نامه می باید نتیجه گرفت که سوسیال دمکرات ها نه صرفاً منطقی ترین حزب انقلابی بلکه تنها حزب انقلابی در کشورند، و در کنار آنها نه تنها گروه هائی وجود دارند که در کار برد روش های انقلابی ناستوارترند، بلکه احزاب غیرانقلابی نیز هستند. به عبارت دیگر علیرغم "نارضائی عمومی" حزب سوسیال دمکرات در شیوه ی انقلابی طرح مسائل، در عرصه ی باز سیاسی کاملاً منزوی است. این اولین نتیجه می باید بدقت در برآوردهای مان منظور شود.

البته باید دانست که احزاب همان طبقات نیستند، چه ممکن است میان موضعی که حزب در پیش می گیرد و منافع قشر اجتماعی ای که بر آن متکی است، ناهماهنگی هائی دیده شود که چه بسا احتمالاً در آینده به تضاد ژرفی میان آن دو بینجامد. ممکن است سلوک حزب تحت تأثیر خلق توده ها تغییر کند. در این بحث شکی نیست. براساس این منطق است که باید هر چه بیشتر در محاسبات خود نه برمبنای عوامل ناپایدار و مشکوک نظیر شعارها و تاکتیک های حزب بلکه براساس عوامل پایدارتر تاریخی یعنی ساختمان اجتماعی ملت، رابطه نیروهای طبقاتی و گرایش های انکشاف آن اتکاء نمائیم.

اما نویسندگان این "نامه" از بررسی این مسائل کاملاً اجتناب می ورزند. این "انقلاب مردم" در روسیه ی ۱۹۱۵ چیست؟ نویسندگان صرفاً پاسخ می دهند که انقلاب "باید" توسط پرولتاریا و دمکراسی انجام بپذیرد. ما می دانیم پرولتاریا چه معنی می دهد، اما "دمکراسی" چیست؟ آیا حزبی سیاسی است؟ با آنچه در فوق اشاره رفت واضح است که چنین نیست. پس آیا توده های مردم است؟ کدام توده؟ از قرار معلوم این توده همان خرده بورژواهای صنعتی و تجاری، روشنفکران و دهقانان است. منظور نویسندگان "نامه" فقط می تواند اینان باشد.

در یک سلسله مقاله تحت عنوان "بحران جنگ و چشم اندازهای سیاسی" اهمیت ممکنه ی انقلابی این نیروهای اجتماعی را بطور کلی تخمین زده ایم. بر مبنای تجربیات انقلابی اخیر، تغییراتی را که در طی ده سال گذشته در تناسب نیروهای اجتماعی موجود نسبت به سال ۱۹۰۵ به پیش آمده، جويا شدیم. آیا این تغییرات به سود دمرکراسی (بورژوازی) و یا به زیان او بوده است؟ این پرسش برای قضاوت ما در مورد دورنمای انقلاب و تاکتیک های پرولتاریا مسأله مرکزی تاریخی است. آیا بورژوا-دمکراسی در روسیه از سال ۱۹۰۵ تاکنون نیرومند تر شده یا حتی بیشتر رو به زوال رفته است؟ تمام بحث های گذشته ما پیرامون مسأله سرنوشت بورژوا-دمکراسی دورمی زده است و آنان که هنوز از پاسخ به این مسأله عاجزند، چاره ای جز کورمال کورمال پیدا کردن راه خود در تاریکی ندارند. ما به این سوال بدین گونه پاسخ می دهیم که: انقلاب ملی بورژوائی در روسیه امکان پذیر نیست، زیرا در آنجا از بورژوا-دمکراسی واقعاً انقلابی اثری نیست. دوران انقلاب های ملی-دست کم در اروپا-سپری شده است. به همان گونه که دوران جنگ های ملی گذشته است. میان این دو رابطه ای لاینفک وجود دارد. ما در عصری از امپریالیزم بسر می بریم که صرفاً منحصر به نظام فتوحات استعماری نیست، بلکه به معنی رژیم معینی در داخل کشور نیز هست. در این نظام ملت بورژوا با رژیم کهن در ضدیت نیست، بلکه این پرولتاریاست که با ملت بورژوا در تضاد می افتد.

صنعتگران و تاجرین خرده بورژوا به نقد در انقلاب ۱۹۰۵ نقش ناقابلی ایفا کرده اند. جای هیچ شبهه ای نیست که اهمیت اجتماعی این طبقه در دهه اخیر بیش از پیش کاهش یافته است. در قیاس با کشورهای دیگری که از انکشاف اقتصادی قدیمی تری برخوردارند، سرمایه داری روسیه با طبقات میانی به نحوی بنیان کن تر و شدیدتر برخورد می کند. قشر روشنفکر بدون تردید رشد کمی بسیاری کرده و نقش اقتصادی اش نیز فزونی یافته است. اما در عین حال حتی "استقلال" موهوم گذشته اش نیز به کلی از میان رفته است. اهمیت اجتماعی روشنفکران کاملاً به نقش

آنان در سازماندهی صنایع سرمایه داری و در پرورش عقاید عمومی بورژوازی بستگی دارد. پیوستگی های مادی اش با سرمایه داری او را در تمایلات امپریالیستی غرق ساخته است. همان طور که قبلاً هم ذکر شد، بنابر "نامه" مزبور "حتی بخشی از روشنفکران رادیکال... طالب بسیج نیروهای اجتماعی به منظور دفاع هستند." این مطلقاً نادرست است، زیرا نه تنها بخشی، بلکه همه ی روشنفکران رادیکال بر این عقیده اند، و در واقع باید گفت که علاوه بر تمامی بخش رادیکال روشنفکران، دست کم تعداد قابل ملاحظه ای از روشنفکران سوسیالیست، اگر نه اکثریت ایشان، نیز این بسیج را می طلبند. بسختی می توان با آرایش ماهیت روشنفکران به صفوف "دمکراسی" افزود.

بدین ترتیب هم زمان با عقب نشینی روشنفکران از مواضع انقلابی خود، بورژوازی تجاری و صنعتی بیش از پیش نزول کرده است. دمکراسی شهری به عنوان عاملی انقلابی حتی ارزش یادآوری هم ندارد. در این میان تنها دهقانان باقی می ماند، اما تا آنجا که می دانیم نه اکسلرد و نه مارتف هرگز چندان امیدی به نقش مستقل انقلابی آنان نداشته اند. پس آیا ایشان به این نتیجه رسیده اند که افتراق بلاوقفه طبقاتی در میان دهقانان در طی ده سال اخیر نقش آنان را مهمتر کرده است؟ چنین فرضیه ای آشکارا در تضاد با تمام نتایج تنوریک و همه ی تجربیات تاریخی است.

در این صورت نامه ی مزبور از کدام "دمکراسی" صحبت می کند؟ و از "انقلاب مردمی" چه مفهومی دارد؟

شعار مجلس مؤسسان خود مستلزم وجود شرایط انقلابی است. آیا چنین شرایطی وجود دارد؟ آری. این شرایط برقرار است. اما بیان آن به هیچ وجه در تولد فرضی بورژوا-دمکراسی، که گویا اکنون برای تسویه حساب با تزاریزم آماده و قادر است، متجلی نیست. برعکس، اگر این جنگ مسأله ای را کاملاً آشکار ساخته باشد، همانا عدم وجود دمکراسی انقلابی در کشور است.

تلاش روسیه ی سوم ژونن برای حل مسائل انقلابی داخلی از طریق امپریالیزم به شکستی آشکار انجامیده است. این بدان معنی نیست که احزاب مسنول یا نیمه- مسنول رژیم سوم ژونن راه انقلاب را پیش خواهند گرفت، بلکه بدان معنی است که مسأله انقلابی با شکست مهیب نظامی بارزتر شده و طبقه حاکمه را بیش از پیش در مسیر امپریالیزم خواهد راند، و اهمیت تنها طبقه انقلابی در کشور دو چندان خواهد گشت.

انتلاف سوم ژونن متزلزل شده، اصطکاک و کشمکش های داخلی آن را از هم دریده است. این بدان معنی نیست که اکتبريست ها و کادت ها به بررسی مسأله انقلابی قدرت پرداخته و حمله به مواضع بورکراسی و اشراف متحد را تدارک می بیند. بلکه بدین معنی است که قدرت مقابله حکومت در برابر فشار انقلابی بی تردید برای مدتی معین تضعیف گشته است.

سلطنت و بورکراسی اعتبار خود را از دست داده اند. اما این بدان معنی نیست که ایشان نجنگیده قدرت را واگذار خواهند کرد. انحلال دوماً و تغییرات اخیر کابینه نشان داد که چنن فرضیه ای تا چه اندازه از حقیقت به دور است. اما سیاست ناپایداری بورکراتیک، که هر چه بیشتر رشد خواهد یافت، به بسیج انقلابی پرولتاریا توسط سوسیال دمکرات ها کمک بسیاری خواهد کرد.

طبقات پائینی شهرها و روستاها بیش از پیش خسته، مغبون، ناراضی و خشمگین می گردند. این بدان معنی نیست که نیروی مستقل دمکراسی انقلابی دوشادوش پرولتاریا به مبارزه خواهد پرداخت، زیرا چنین نیروئی نه از مایه ی اجتماعی و نه از افراد رهبر برخوردار است. بلکه بی شبهه بدین معنی است که ناراضانی عمیق طبقات پائین موجب تقویت فشار انقلابی طبقه ی کارگر خواهد گشت.

هر چه پرولتاریا کمتر در انتظار پیدایش دمکراسی بورژوانی روزشماری کند و هر چه کمتر خود را بی ارادگی و محدودیت های خرده بورژوازی و دهقانان وفق دهد، به همان نسبت در نبرد خود راسخ تر و آشتی ناپذیرتر شده، آمادگی اش برای "تا به

آخر" رفتن، یعنی تسخیر قدرت آشکارتر و دورنمای اقبال او در به همراه کشیدن توده های غیرپرولتر در لحظه ی نهانی وسیعتر خواهد گشت. البته هیچ کاری صرفاً با پیش گذاشتن شعارهایی نظیر "مصادره زمین ها" و غیره انجام نمی پذیرد. این موضوع به نسبت وسیع تری در مورد ارتش نیز که دوام و یا سقوط حکومت بدان وابسته است، صادق است. توده ارتش تنها زمانی به سوی طبقه ی انقلابی متمایل خواهد شد که دریابد که این طبقه تنها به غرولند و تظاهرات کفایت نکرده، بلکه برای تصاحب قدرت می جنگد و احتمال پیروزی اش نیز می رود. مسأله ای عینی و انقلابی در کشور مطرح می شود- مسأله قدرت سیاسی- که با جنگ ها و شکست های اخیر به خوبی آشکار گردیده است. طبقه حاکمه بیشتر از پیش مختل می گردد. ناراضانی میان توده های شهری و روستایی فزونی می یابد. لیکن پرولتاریا تنها عامل انقلابی است که می تواند اکنون به مراتب بیش از سال ۱۹۰۵ از این شرایط بهره گیرد.

چنین می نماید که "نامه" در عبارتی به نکته ی مرکزی این مسأله نزدیک می گردد. بدین ترتیب که گفته می شود کارگران سوسیال دمکرات روسیه می باید "رهبری مبارزه ی ملی برای سرنگونی رژیم سلطنتی سوم ژوئن را به عهده گیرند." ما نشان دادیم که مبارزه "ملی" به چه مفهومی می تواند باشد. اما اگر "به عهده گرفتن رهبری" صرفاً بدین معنی نباشد که کارگران پیشرفته می بایست بدون اینکه از خود بپرسند به چه منظور جانبازانه خون خود را بریزند، بلکه باین معنی باشد که کارگران رهبری سیاسی کل مبارزه را، که قبل از هر چیز مبارزه ای پرولتری خواهد بود، در دست گیرند، آنگاه روشن است که پیروزی در این مبارزه می باید به انتقال قدرت به طبقه ای که مبارزه را رهبری کرده، یعنی به پرولتاریای سوسیال دمکرات، بینجامد.

از این رو مسأله صرفاً تشکیل "حکومت موقت انقلابی" نخواهد بود- عبارتی توخالی که که فرآورد تاریخی مضمون آن را معین خواهد کرد- بلکه مسأله تشکیل حکومت انقلابی کارگری، یعنی تسخیر قدرت توسط پرولتاریای روسیه مطرح است.

مطالباتی نظیر مجلس ملی مؤسسان، ایجاد جمهوری، هشت ساعت کار در روز، خلع ید مالکین از زمین، همراه با خواست ختم فوری جنگ، حق خودمختاری ملت ها و تأسیس دول متحده اروپا در نقش آژیتاسیونی سوسیال دمکرات ها اهمیت بسیاری دارند. اما انقلاب پیش از هر چیز و در درجه ی نخست مسأله ی قدرت است. مسأله نه شکل دولت (مجلس مؤسسان، جمهوری، دول متحده) بلکه محتوی اجتماعی حکومت است. چنانچه پرولتاریا آمادگی نبرد برای تسخیر قدرت را نداشته باشد، مطالبات تأسیس مجلس مؤسسان و مصادره اموال تحت شرایط کنونی تمام اهمیت انقلابی خود را از دست خواهد داد، چه اگر پرولتاریا قدرت را از چنگ سلطنت به در نیاورد، هیچ کس دیگری اینکار را نخواهد کرد.

آهنگ فراشد انقلابی مسأله ویژه ی دیگری است و بستگی به برخی عوامل سیاسی و نظامی، ملی و بین المللی دارد. چه بسا ممکن است که این عوامل در تسریع یا تأخیر، تسهیل پیروزی یا شکست انقلاب مؤثر باشند. اما شرایط هر چه باشد، پرولتاریا باید مسیر خود را به روشنی دریابد و آگاهانه در آن جهت گام بردارد. بالاتر از هر چیز دیگر باید خود را از سراب های فریبنده رها سازد. در طول تاریخ پرولتاریا تا به حال مضرتترین توهمی که بیش از هر چیز به پرولتاریا صدمه وارد آورده همواره اتکاء به دیگران بوده است.